

بول زیادی روی ماشین‌ها سرمایه‌گذاری می‌کردند. ولی به جای این کار بی‌رحمانه دستمزدها را کاهش دادند. سال ۱۸۴۴ دستمزد هفتگی بافندگان شلیزی به طور میانگین به بیست سکه‌ی نقره رسید. و این دریافتی معادل یک چهارم دستمزد هفتگی سال ۱۸۲۰ بافندگان بود! آن‌ها فقط برای این که بتوانند در قید حیات بمانند مجبور بودند روزانه همراه زن و فرزندانشان شانزده ساعت کار کنند.

در روستای لانگن بیلاو^(۳) با ۱۳۰۰۰ سکه، ۲۰۰۰ بافنده، ۱۰۰۰ ریسنده و ۱۰۰۰ شوینده برای شرکت دیریک^(۴) کار می‌کردند. شرکت سوانزیگر^(۵) در روستای نزدیک پترزوالداو^(۶) نیز وضعیت قدرتمند مشابهی داشت. اهالی سلسله جبال اویسن از شرکت سوانزیگر شدیداً متضرر بودند. زمانی که واگن کنتشت^(۷) کارخانه‌دار در پترزوالدا و برای یافتن ۱۴۰ الیه^(۸) ۳۲ سکه‌ی نقره می‌پرداخت، سوانزیگر به همان مقدار تولید ۱۵ سکه‌ی نقره دستمزد می‌داد. سود سالانه‌ی آن‌ها به ۳۰۰۰۰ تالر^(۹) می‌رسید و مغرورانه تروت خود را به رخ دیگران می‌کشیدند.

بافندگان به خاطر سوء تغذیه در وضع نابسامان جسمانی قرار داشتند؛ ولی این را هم طی سال‌ها تجربه متوجه شده بودند که در برابر خشم فراقدرتمند کارخانه‌داران، بی‌یار و یاور و مجبور به تسلیم هستند. و چه بسا بسیاری از آن‌ها از خواسته‌هایشان چشم پوشیده بودند. ولی یکی از سوانزیگرها ناخواسته باعث شد تا آن‌ها آشکارا دست به شورش بزنند.

از نظر بافندگان رئیس شرکت موجودی قابل تحمل بود. ولی پسر او بر خلاف خودش بسیار مغرور و بی‌احساس بود و از اعمال قدرت بر سایرین لذت می‌برد. در یکی از روزهای آخر ماه مه ۱۸۴۴ اظهار نظر مختصر او باعث بدید آمدن موجی وسیع شد. در این روز کارل دویرمان^(۱۰) بافنده وارد دفتر شرکت شد و مایل بود بلند با این دستمزد ناچیز که حتا برای سبب‌مینی ارزان کفاف نمی‌داد، چه‌طور می‌تواند نان شب تهیه کند.

ولی پسر مدیر شرکت سوانزیگر پاسخ داد: بافندگان حتا حاضرند برای تکه نخیی ناچیز هم برایش کار کنند. یکی از کارمندان سوانزیگر مطلبی به گفته‌ی رئیس افزود و پیش‌نهاد کرد: «علف بخورید، هم تازه است و هم فراوان!» دیگر کارمندان دفتر سؤال او را مضحک ارزیابی کردند و شلیک خنده سر دادند.

یکشنبه دوم ماه جون چند نفر بافنده‌ی جوان در پیاله‌فروشی روستای پترزوالداو نشسته بودند و با خشم تمام درباره‌ی رویداد دفتر شرکت حرف می‌زدند. آن‌ها ترانه‌ی «دادگاه خون» را که این روزها کلیه‌هایشان را درمی‌نوردید، ابتدا در پیاله‌فروشی و سپس در خیابان سر دادند.

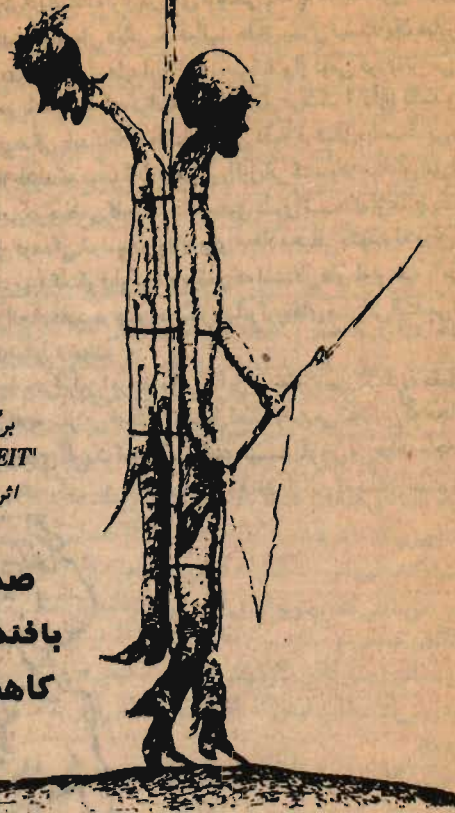
لا در این روستا دادگاهی است.

بسی هولناک‌تر از صحرایی،

پیش از آن که حکمی صادر شود،

زندگی خاتمه می‌پذیرد.

این جانسان ذره‌ذره ذوب می‌شود،



برگرفته از کتاب «در بهار آزادی»
"IM FRÜHLING DER FREIHEIT"
 اثر: KARL - HEINZ JANSSEN

صد و پنجاه سال پیش
بافندگان آلمان به خاطر
کاهش دستمزدها به پا
خاستند

دادگاه خون

ترجمه: جاهد جهانشاهی

در ماه جون ۱۸۴۴ خبری رسیده از سلسله جبال اویسن^(۱) نه تنها حکومت پروس بلکه حاکمان و کلان زمینداران کل آلمان را به وحشت انداخت. بافندگان گرسنه خانه‌های کارخانه‌داران را در هم کوبیدند. ارزش دست به کار شد و عده‌ای جان باختند. ناآرامی فقط به یک منطقه خلاصه نمی‌شد بلکه نشانی با خود داشت که نظم اجتماعی به طور جدی با خطر مواجه شده بود. وضع معیشتی بافندگان شلیزی^(۲) طی چند سال روز به روز وخیم‌تر شده بود. تولید کتان و پنبه در این استان به صورت سیستم متمرکز سازمان‌دهی گردیده بود. کارفرماها نیز در اختیار بافندگان قرار می‌دادند و تنها خریداران بولیدات دستی هم خود آن‌ها بودند. این شیوه‌ی انحصارطلبانه‌ی کارخانه‌داران، بافندگان را همه جانبه زمین‌گیر و وابسته کرده بود.

علف بخورید، هم تازه است و هم فراوان!

پس از شکست ناپلئون، تولیدات نساجی ماشینی انگلیس، به اصطلاح دستمال‌های پنبه‌ای، به بازارهای آلمان سرازیر شد و از سال ۱۸۳۰ به بعد در آلمان هم کارخانه‌های بافندگی متعددی به کار افتاد. صنایع خانگی در برابر رقابت کارخانه‌های انگلیسی و داخلی، چه از نظر مرغوبیت و چه قیمت توان مقاومت نداشت و خواهی نخواهی کماکان بر کار دستی محض استوار بود. صنایع نساجی آلمان برای این که توان رقابت داشته باشند باید



این جا اتاق شکنجه است.

این جا فغان کنندگان بسیار،
جملگی شاهدان رنج و عذابند.

صاحبان سوانزیگر جلا دادند
و کارمندانشان مجریان احکام،
و هر کدام به جای نادیده انگاشتن،
با از خودگذشتگی شکنجه می کنند.

ای بی وجدان ها و شیطان صفتان،
ای ابلهان چمنی،
دار و ندار مسکینان را می بلعید
و لعنت دستمزدتان.»

روز سوم چون بافندگان جوان بر روی تپه‌ی کاپلن
پرگی (۱۱) در حوالی شرکت گرد هم آمدند سخنگوی
آن ها کارل مولر (۱۲) ۲۵ ساله، خدمت سربازی را چند
هفته‌ی قبل به پایان رسانده، و در ارتش به خاطر
سربچی از فرمان دو ماه زندانی شده بود مولر و
دوستانش برنامه‌ی خاصی نداشتند ولی راغب بودند به
نحوی دق دلی خودشان را نسبت به سوانزیگرها خالی
کنند بدین ترتیب به سوی روستا راه افتادند و ترانه‌ی
دادگاه خون را در طول راه و در برابر خانه‌ی سوانزیگر
سر دادند.

سربازها بر روی جمعیت آتش گشودند و یازده نفر را کشتند

آن جا مطلع شده بودند که تعدادی بافنده‌ی حبله گر
گرد هم آمده‌اند پیشاپیش برای خدمتکاران باتون‌های
چوبی تدارک دیده بودند و هنگامی که بیست نفر از
مردان با حالت اعتراض قصد نزدیک شدن به سوانزیگر
را کردند خدمتکاران یکباره از درون خانه به بیرون
حمله‌ور شدند و بافندگان غافلگیر شده را به باد کتک
گرفتند و از محل راندند یکی از بافندگان توانست
خدمتکاری را دستگیر کند و کشان کشان به زندان پلیس
ببرد و تحویل بدهد.

روز بعد جمعیت انبوهی مقابل خانه‌ی سوانزیگر گرد
آمدند آن ها خواهان افزایش دستمزد و دریافت هدیه
بودند سوانزیگرها با استهزاء و تهدید واکنش نشان
دادند این جا بود که جمعیت به درون خانه یورش بردند و
همه چیز را در هم شکستند و مدارک شرکت را باره کردند
و اجناس انبار شده را بیرون ریختند.

شبهه این رویناد بر سر سایر شرکت‌ها هم آمد ولی
نساچان فقط خانه‌های صاحبان کارخانه‌ها را در هم
می کوبیدند چون آن ها بودند که این زحمت‌کشان را به
خاک سیاه نشانده بودند بافندگان در برابر خانه واکن
گشت که در نزدیکی دفتر شرکت سوانزیگر قرار داشت
آواز سر دادند:

«آقای واگن کشتش باید زنده بماند چون دستمزدی
چندان بی مقلد به ما نمی داد!»

پنجم ماه جون جمعیتی که تعدادشان به سه هزار
نفر می رسید به سمت روستای مجاور لانگن بیلاو به راه
افتادند در این فاصله نیروهای نظامی در آن جا مستقر

شده بودند سربازها بر روی جمعیت آتش گشودند و یازده
نفر را کشتند در جمع کشته شدگان مادر، شش فرزند و
خانه شاگردی که فقط ناظر صحنه بود، به چشم
می خوردند. سی تن مجروح شدند و گلوله زانوی کودک
هفت ساله‌ای را در هم کوبید بافندگان خشمگین با سنگ
و چماق بر سربازان شوریدند و آه از نهادشان برآوردند.
سرانجام فرمانده روزنبرگر (۱۳) دستور عقب نشینی
صادر کرد بافندگان سریع راهی کارخانه‌ی دیرریگ شدند
و اغلب دستگاه‌ها را در هم شکستند. روز بعد سه گردان
نظامی در لانگن بیلاو مستقر شدند. در حد فاصل لانگن
بیلاو و پترزوالدو توپ‌های جنگی به حالت آماده باش
درآمدند و حدود صد بافنده روانه‌ی زندان شدند.

اواسط ماه جون بر برسلو (۱۴) پایتخت استان شلیز
فرمان فردریش ویلهلم چهارم (۱۵) منتشر شد در نامه
تأکید شده بود پادشاه انتظار دارد تا همه دست به کار
شوند و محرکین ناآرامی‌ها را دستگیر کنند و به سزای
اعمالشان برسانند. مقامات برلین بر این باور بودند که
مسببین اصلی ناآرامی‌ها را می شناسند یعنی
نویسندگان مخالف دولت، بافندگان را تحریک کرده‌اند.
دادستان کل برسلو با شدت تمام دست به کار شد
بسیاری از شاهدان احضار شدند و هر یک دقیقاً داستان
بازسازی شده‌ی خیزش را از ابتدا تا انتها توضیح دادند
حتا یک روشنفکر هم که «محرک» ماجرا بوده باشد، پینا
نکردند.

دادستان کل کشور گراف فن ریتبرگ (۱۶)،
نتیجه‌ی نهایی تحقیقات را چنین جمع بندی کرد «بر
اساس مدارک موجود متأسفانه رفتار خشونت‌بار
سوانزیگر محرک اصلی بافندگان بوده است.»

شورای روستای رایشباخ (۱۷) هم در ۸ جولای
اظهار نظر مشابهی کرد و در تحلیل خود از ناآرامی‌ها،
اولین دلیل آن را وضع اسفبار بافندگان و دلیل دوم را
نفرت واقعی و درازمدت بافندگان روزمزد از فرد فرد
کارخانه داران شکم‌گنده و مغرور که با عرق جبین آن‌ها به
مال و منال رسیده‌اند دانست.

دادستان کل کشور ریتبرگ خیلی سریع در ۳۱ اوت
۱۸۴۴ حکم نهایی را صادر کرد زندانیان جمعاً به ۲۰۳
سال زندان، ۹۰ سال حبس تأدیبی و ۳۳۰ ضربه شلاق
محکوم شدند.

دادگاه بر اجرای تمام و کمال حکم تأکید ورزید ولی
این حکم چندان خوشایند ریتبرگ و وکلایش نبود.
بنابراین ریتبرگ به جای این که هزینه‌ی دادگاه را از
بافندگان طلب کند کارخانه داران را مکلف به پرداخت
مخارج کرد (بنا به مصلحت). در مارس ۱۸۴۵ قضات
دادستانی کل کشور خواستار عفو بافندگان شدند چون
خیزش منحصر در اثر فقر و وضعیت اسفبار معیشتی
پدید آمده بود، و در حد فاصل ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۶ عملاً
همه‌ی محکومان مشمول عفو شدند.

این تنها بافندگان سلسله جبال اوپلن نبودند که به
خاطر نابسامانی‌های گسترده‌ی مالی آن روزگار بر دامن
فقر در غلغله بودند. نه تنها صنایع خانگی، بلکه بخش
عظیم صنایع دستی هم در معرض خطر جدی و بحران
وسیع قرار گرفته بود. در آلمان محصول کشاورزی سال
۱۸۴۶ به پایین ترین حد خود رسید و در سال ۱۸۴۷

وضع نامطلوب تر از همیشه شد. بهای محصولات
کشاورزی به شدت افزایش یافت. در سال ۱۸۴۴ یک
سطل تخم‌ماهی به قیمت ۴۰ سکه‌ی نقره عرضه
می شد حال آن که در سال ۱۸۴۷ برای همان مقدار کالا
باید ۸۷ سکه‌ی نقره می پرداختند. بهای سیب زمینی از
۱۳ سکه‌ی نقره به ۳۰ سکه‌ی نقره رسید. در زمستان
۱۸۴۷/۴۸ و اوایل سال ۱۸۴۷ به خاطر افزایش بی رویه‌ی
قیمت‌ها کل آلمان درگیر آشوب‌های دامنه دار شد. در
بیش از صد شهر، مردم گرسنه نانوائی‌ها و فروشگاه‌های
مواد غذایی و سوپرمارکت‌ها را غارت کردند.

حکومت، مخالف اصلی سیاست رفاه اجتماعی

همان طور که در خیزش بافندگان، اتفاق افتاد دولت
همه‌جا بین سردرگمی محض و سرکوب محض نظامی
تولتو می خورد مردان سیاست، قاطعانه هرگونه تدبیر
رفاهی دولت را رد کردند و اطمینان داشتند که «بازار»
دوباره رو به راه می شود دولت با نادیده گرفتن فقر
عمومی، بحران مشروعیت نظام را که از ماه مارس گذشته
بدان گرفتار شده بود، شدت بخشید (حتا ثابت شد
انتظاراتی که مردم پروس از شاه فریدریش ویلهلم چهارم
داشتند سرابی بیش نبود). در صفوف گسترده‌ی مردم،
درخواست اصلاحات رو به افزایش می گذاشت و ملت ملام
خواستار شرکت در قدرت سیاسی می شدند.

برخلاف دیدگاه دولت، برخی کارخانه داران،
مستشاران بلندپایه و روشنفکران دریافته‌اند که برای
اصلاح وضع کارگران و خصوصاً بافندگان شلیزی باید
کاری انجام بگیرد و در اکتبر ۱۸۴۴ اتحادیه‌ی مرکزی
برای رفاه طبقه‌ی کارگر را بنا نهادند.

اوایل، بحث‌های اصلاح طلبان قدرت راه‌اندازی
حرکت اجتماعی نداشت. ابتدا جهش بزرگ سوئیسال
دموکراسی سال‌های ۱۸۶۰ باعث شد تا بیسمارک (۱۸)،
صدراعظم آهین، بتواند طی سال‌های ۱۸۸۰ سیاست
رفاهی دولتی منحصر به فردی را به مرحله‌ی اجرا درآورد.
پانویشت‌ها:

1. EULENGBIRGE
2. SCHLESISCH
3. LANGENBIELAV
4. DIERIG
5. ZWANZIGER
6. PETERSWALDAV
7. WAGENKNECHT

۸- یک الیه برابر ۱۱۵ سانتیمتر در مقیاس طول
قدیم بود.

۹- سکه‌ی نقره‌ی قدیمی.

10. K.DOBBERMANN
11. KAPELLENBERG
12. K.MULLER
13. ROSENBERGER
14. BRESLAV
15. FRJEDRICH. WILHELM IV
16. GRAF VON RITTBERG
17. REICHENBACH
18. 'EISERNEN KANZLER' BISMARCK